

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۱/۲۵

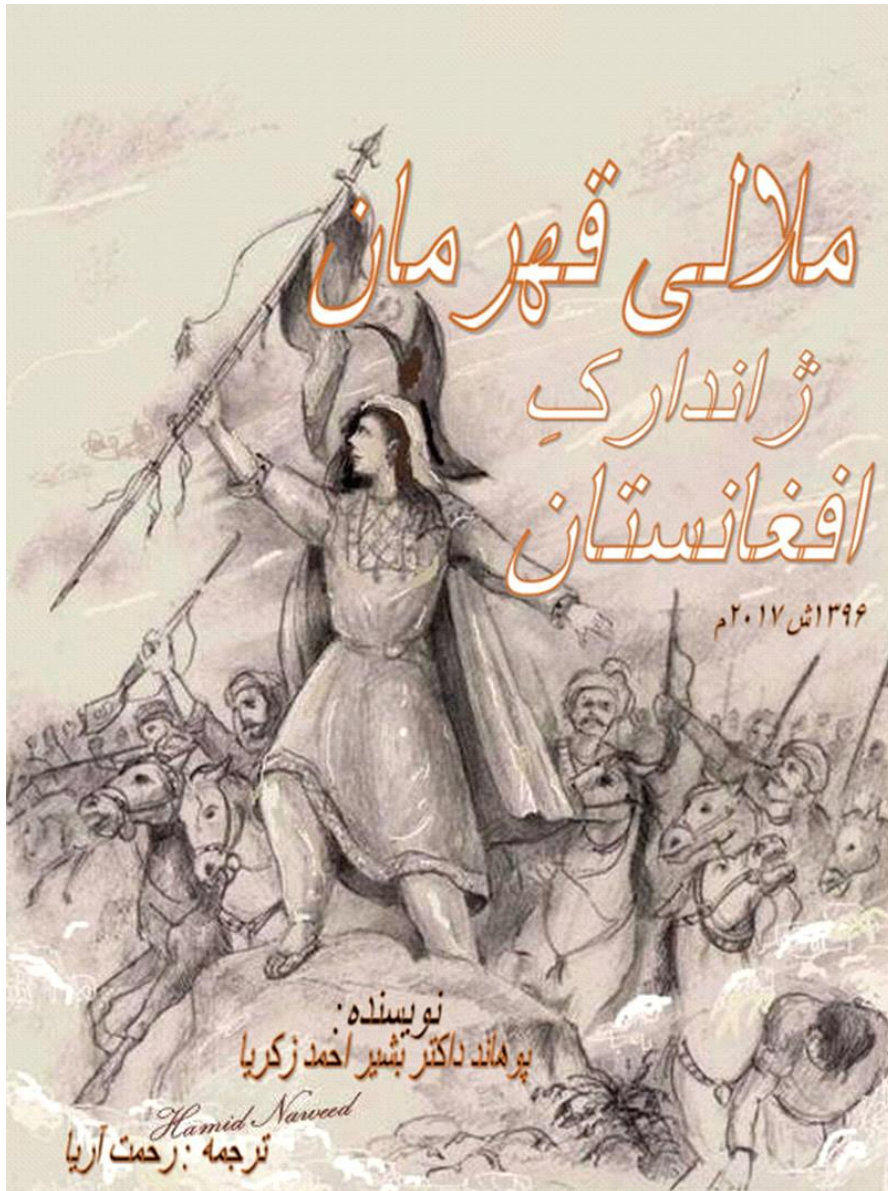


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

## ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان  
ناول تاریخی (قسمت دوم بخش سوم)



د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

## قسمت دوم

### بخش سوم:

از اینکه جمال الدین تا مدتی زیادی مدرس و استاد اعظم خان در دربار بود که بعد به فارس فرار کرد، جواسیس دربار امیر شیرعلیخان را پیرامون علاقمندی سفر جمال الدین به فارس، مشکوک ساخت. زمانیکه به امیر اطمینان داده شده که جمال الدین طی اقامتش در فارس با اعظم خان ملاقات نخواهد کرد، امیر شیر علیخان برایش اجازه داد که به فارس سفر کند. قبل از اینکه جمال الدین با امیر خدا حافظی کند یک سند مهم اصلاحات یا ریفرم ها را به امیر سپرد که نکات عمده آن حول یکپارچگی افغانستان از طریق امحای فیودالیزم، ایجاد یک دولت مرکزی مهم با داشتن یک اردوی مدرن و مجهز، حفظ بیطرفی افغانستان میان هر دو ابر قدرت بازی بزرگ می چرخید. سید جمال الدین هوا دار مشروطیت، قانونیت، ضد استعمار و آغازگر و محرک جنبش پان-اسلامیزم بود. به مجرد رسیدنش به فارس، نصیرالدین شاه سلطان فارس وی را درست مانند پادشاه افغانستان، امیر شیرعلیخان، یکی از مشاورین خود ساخت. ولی بعزت بیانیه ها و خطابه های انقلابی وی در مکاتب و بیانیه های آتشین و گرمش که توجه کتله عظیم پیروان جوان را بخود معطوف ساخته و بدورش حلقه میزدند، افراد سلطان فارس، جمال الدین را جبراً بر پریشت اسپ بی زین و کمند می نشانند و در یک دشت متروک، لم یزرع و سوزان در نزدیکی های سرحدات امپراتوری عثمانی رهپیش می کنند، و تازمانی تحت تعقیب و تحت نظر قرار میگرد که در شب تاریک و بدشگون زمستانی شدید از حدود سرحدات فارس خارجش می سازند. پیروان سید جمال الدین با شنیدن این طرز سلوک ظالمانه و نامهمان نوازانه استاد بزرگ شان اندوه گین شده و یکی از شاگردانش بنام رضا کرمانی دست بکار میشود و زمانیکه شاه فارس بخاطر دیدار از بیرون شهر، قصر را ترک می کند، تفنگچه اش را در سینه شاه با این آواز بلند خالی می کند که «بگذار این بنام سید جمال الدین افغانی!» باشد. وزیر دفاع شاه مستبد، نظام الدوله، رضا کرمانی را پیدا، بعد شکنجه و بعد از گردن آویخت و اعدام کرد. من از این حوادث چند ماه بعد، متعاقب اینکه جمال الدین از دربار امیر شیر علیخان عزیمت کرد خبر شدم.

بعد از حضوریابی و دیدار با امیر شیر علیخان در قصر محاط به دیوار های بالاحصار، مرا در یک قلعه مستحکم نظامی در همان خانه جا دادند که پدرم حدود چهار سال قبل در آن زندگی کرده بود. امیر بی نهایت مهربان و از خدمات پدرم مشتاقانه آگاه بود و مرا "سردار فیتز صاحب" خطاب قرار داده و منحیت طبیب شخصی شان مقرر فرمودند. یک چین دراز سفید خاکستری رنگ ساخته شده از پشم طبیعی با یک جیغه اعلیحضرت بمن داده شد. صبح یکروز بود که امیر گفت که یکبار با پدرم در خانه برادرش وزیر محمد اکبر خان ملاقات نموده اند. امیر واضح بیاد داشت که پدرم را در لباس افغانها حین قرائت "اعلامیه استقلال" دیده و برایش خیلی الهام بخش بوده است. شرح تعاریف پدرم از "امریکای زیبا" چنان رنگین، زنده و گیرا بود که تا حال آنرا بیاد داشت. امیر از من خواست که "اعلامیه استقلال" را بار بار بخاطر یاد وقت های گذشته و سائر یاد های دیگر بخوانم. امیر که از تفسیر حضرت جمال الدین در رابطه شعار «ما مردم» در قانون اساسی امریکا شنیده بود، طی چندین ملاقاتش با من از من خواهش کرد که آنرا برایش بخوانم. با گذشت هر روز سلوک شاهانه او، صدای مهربان، هوشمندی زیرکانه او و احساس عالی اخلاقی و هدفمندانه او مرا بیکی از دربابانی مبدل ساخت که علاقه و ارادت بیشتر به او پیدا کنم. شیرعلیخان امیری قد بلند خوش سیما و با چشمان عسلی رنگش به پدرش امیر دوست محمد خان می مانست. وی مرد مهربان والامنش و در عین حال فروتن بود. امیر را بسیاری اوقات از همان آغاز اقامتم در بالاحصار افسرده و بعضی وقتها غمگین می دیدم. باری در خانه خدا داد خان بودم و نان شام را با او صرف میکردم، از خداداد در رابطه با علت اندوه سنگین امیر که روی دلش بار بود پرسیدم. خدا داد گفت، بعد از اینکه امیر منحیت جایگزین امیر دوست محمد خان اعلان شد، برادران ناسکه اش اعظم خان و افضل خان در برابر سلطنتش به ستیز و رقابت برخاستند و در کشور جنگ داخلی را آغاز کردند. در ماه می سال ۱۸۶۵م این دو برادر جوانتر امیر شیر علیخان لشکر کشی خود را از کندهار به طرف کابل آغاز کردند تا او را از اورنگ سلطنت پائین آرند. امیر بدون فوت وقت به سر لشکری لشکر خود بخاطر قلع و قمع دشمنان خود دست به کار شد. هر دو لشکر در حدود قلات و کندهار با هم روبرو شدند. فرزند امیر، ولیعهد سلطنت، در جنگ با کاکایش سردار محمد امین متردد بود و خواهان حل صلح آمیز بود. امیر را قهر و غضب فرا گرفت و فرزندش را بخاطر تبارز بزدلی، وقتی مورد عتاب قرار داد که گفت، «اگر نمیخواهی که جنگ کنی، پس من در این پیروی حاضریم که در خط اول یورش قرار گرفته و خودم حمله کنم.» فرزند با نا امیدی گفت، «پدر، در خیلی جنگ های بدون ترس جنگیده ام، ولی حالا شما باید بدانید که فرزند تان آدم ترسو و جبون نیست. همو قسمیکه خودت قومانده کنی من در سرخط حمله میروم و یورش می برم!» ولیعهد بی محابا شمیرش را محکم بلند کرد و از خیمه سلطنتی بیرون آمد و بر اسپ خود سوار شد. ولیعهد با اسپش به طرف خط اول لشکر با صدای بلند چنان شتافت تا پدرش صدایش را بشنود و گفت «مخ پر

وراندې، به پش». کاکایش سردار امین که رهبری لشکر طرف مقابل را به عهده داشت در وسط دشت ایستاد بود، و شجاعت فوق العاده و شور و شوق برادر زاده خود را دید و متوجه شد که برادرزاده اش با چشمانی چون کاسه پر خون در سرخط لشکر بسویش می تازد، تفنگچه اش را در سینه وی خالی کرده و او را از سر اسپش نعش زمین می سازد. افسران معیتی ولیعهد متقابلاً تفنگ های شانرا به طرف سردار امین نشانه می گیرند و سردار امین را بروی همان زمین خاک آلود نعش بر زمین می سازند. روحیه دلیرانه و جانبازانه ولیعهد باعث موفقیت لشکرش میشود. زمانیکه اجساد فرزند و برادر پیش امیر شیرعلیخان آورده می شوند، قطرات اشکش وقتی بر گونه های فرزند بی گناهش می ریزند که امیر جسد بی جان فرزندش را غمگینانه در آغوش می کشد. شهر کندهار تسخیر شد ولی امیر با از دست دادن فرزند عزیزش بی نهایت غمین بود، از جانبی غم مرگ برادر و خاطرات شیرین اش کمتر از آن نبود. امیر با قلب نهایت اندوهگین و غمین داخل خرقة مبارک شد و برای چند ماه در آنجا عزلت گزید. برادر زاده اش عبدالرحمن حین غیابت امیر از کابل، کابل را به تاریخ ۲۴ فیرووری سال ۱۸۶۶م تسخیر می کند. امیر بالاثر اصرار فرزند دلیر و جنگجوی پر آوازه اش سردار یعقوب خان کندهار را در جون سال ۱۸۶۸م دوباره تسخیر می کند و شیر علیخان در ماه جولای سال ۱۸۶۸م برای بار دوم امارت خود را اعلان می کند.

ادامه دارد